



کاوس کیانی

استراتژیِ تشکیلاتیِ خطِ شریعتی

موضوع : حزبِ ایدئولوژیک _ حزبِ برنامه

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● آیا شما مرحله‌ی فعلی جامعه‌ی ما را در رابطه با شریعتی، مرحله‌ی "آشنایی"ی با گفتمانِ فکری _ اعتقادیِ شریعتی می‌دانید، همان‌گونه که، "بنیادِ فرهنگیِ دکتر شریعتی"، یعنی فرزندان و برخی از پیروانِ شریعتی، می‌دانند، یا مرحله‌ی "اجتماعی کردن" گفتمانِ فکری _ اعتقادیِ شریعتی از طریقِ فعالیت‌های حزبی و نهادی؟

● سوالِ دوست‌مان آرش این است که: آیا ما الان باید در رابطه با اندیشه و مکتبِ شریعتی کارِ فکری کنیم، تا توده‌ی مردم با آن اندیشه "آشنایی" پیدا کنند، همان گونه که "بنیادِ فرهنگیِ دکتر شریعتی"، یعنی فرزندانِ شریعتی به همراهِ شخصیت‌های دیگر، این گونه فکر می‌کنند، و سعی می‌کنند که، با رفتنِ به طرفِ استادانِ دانشگاه، اندیشه‌ی شریعتی را به شکل‌های مختلفی در جامعه مطرح کنند، یا این که باید مرحله‌ی "اجتماعی کردن" گفتمانِ فکری _ اعتقادیِ شریعتی در جامعه را در پیش بگیریم؟

● پس سوال و نظرِ آرش این است که: آیا الان ما باید به معرفیِ مکتبِ فکریِ شریعتی به مردم بپردازیم، و فقط این اندیشه را به آنان بشناسانیم، یا این که نه، این فکر در جامعه وجود دارد، و مردم و طرفدارانِ شریعتی به طورِ نسبی با آن آشنا هستند، و رسالتِ ما این است که، این "جریانِ فکری" را تبدیل به یک "جریانِ اجتماعی" کنیم؟ یعنی آن مکتب را به درونِ جامعه ببریم، و به صورتی گسترده مطرح کنیم، به این صورت که، از وضعیتِ فکری، به وضعیتِ عملی، تغییرِ وضعیتِ دهیم؟

● خب! نظرِ فردیِ من که مشخص است، چون من یکی از بنیان‌گذارانِ فکریِ اولین حزب در خطِ شریعتی هستم، و اعتقادِ حزبیِ ما هم این است: هدف اصلیِ ما در حزب این است که، اندیشه‌ی شریعتی را که اکنون به صورتِ یک "جریانِ فکری" در جامعه‌ی ما وجود دارد، و مطمئناً حداقل تا پنجاه سالِ دیگر هم وجود خواهد داشت، به صورتِ یک "جریانِ اجتماعی" دریاوریم، وگرنه این مکتب در قفسه‌ی کتابخانه‌ها خواهد ماند، و اگر خیلی هم هنر بکنیم، تا استادانِ دانشگاه به سمت‌مان بیایند، در نهایت مکتبِ شریعتی جایگاهی در دانشگاه‌ها پیدا کرده، و به صورتِ یک نظریه‌ی قابلِ توجه، مثلِ نظریه‌ی ماکس وبر و دیگران، در دانشگاه‌های ایران مطرح خواهد شد، که ما این جایگاه را به هیچ وجه کافی و رضایت‌بخش نمی‌دانیم.

● کارِ ما، برای تبدیلِ این "جریانِ فکری" به یک "جریانِ اجتماعی"، همان طور که دوست‌مان آرش اشاره کردند، ساختنِ سازمان و حزب در رابطه‌ی با این خطِ فکری است. کاری که با ایجادِ "کانونِ آرمانِ شریعتی"، "بنیادِ فرهنگیِ دکتر شریعتی"، "شورای سوسیالیست‌های مسلمان"، "سازمان نشر مستضعفین"، "گروه شریعتی"، و "حزبِ عرفان، برابری، آزادی" آغاز شده است.

● ما می‌دانیم که مکتبِ شریعتی خواهانِ آزادی و برابری و عرفان است:

◆ اول، خواهانِ دموکراسی است، البته نه دموکراسی پارلمانی، بلکه دموکراسی شورایی، که در کل اندامِ جامعه پخش باشد، نظامِ سیاسیِ فدرالی باشد، دموکراسی استانی باشد، منطقه‌ای باشد، شهری باشد، روستایی باشد، و به عبارتی، یک نظامِ شورایی در تمامی ابعادش، نوعی نظامِ دموکراسی شورایی فدراتیوِ سراسری.

◆ دوم، خواهانِ یک نظامِ برابرنه‌ی سوسیالیستی است. نافی هرگونه تبعیضِ نژادی، قومی، جنسیتی، طبقاتی، منزلتی، و... و از میان برداشتنِ نظامِ نمایندگی در هر سه حوزه سیاست، اقتصاد، و فرهنگ، و رابطه‌ی مستقیمِ مردم با این سه حوزه‌ی اصلی در رشد و تعالی انسان.

◆ سوم، خواهانِ یک جامعه‌ی عرفانی، اومانیستی، و معنوی است. به این معنا که، انسان‌ها جایگاهِ انسانیِ خودشان را حس کنند، نقشِ خودشان را در خود، در جامعه، و در تاریخ، درک کنند، و جایگاهِ واقعیِ خودشان را در هستی و در رابطه‌ی با امرِ قدسی و ارزش‌های انسانیِ خدایی پیدا کنند.

● اکنون مشخص است که ما چه چیز را باید تحقق دهیم. خب! با چه نیرویی؟ با چه ابزاری؟ و چگونه؟ پاسخ ما این است: با نهادسازی، با کار حزبی، با بردن این فکر به سندیکاها، به میان دانشجویان، به میان مردم، برای این که شورایی شوند، برای این که دموکراتیک شوند، برای این که به سمت برابری بروند، برای این که انسان‌ها به آن اومانیزم برسند، انسان‌ها به خودشان، به شخصیت حقیقی‌شان برسند، نقش خودشان را در جامعه ایفاء کنند، و یک نوع انقلاب اجتماعی ایجاد شود.

● از نظر بنیاد، اکنون باید، با نزدیکی با استادان دانشگاه، برای هر تز شریعتی، توسط این استادان، "ایده‌سازی" شود، و در جامعه مطرح شود، تا این اندیشه دوباره عمومی شود. و شاید خودداری بنیاد از ورود به کار حزبی، هراس از این باشد که، اگر درگیر مسائل حزبی شوند، شاید دیگر آن ایده‌سازی‌ها، اندیشه‌سازی‌ها، و ادامه‌ی پروژه‌های شریعتی، از بین برود، یعنی به عمل‌گرایی دچار شوند، و این کار فکری انجام نشود.

● ما در این رابطه معتقدیم که، ما باید به هر دو وجه بها بدهیم. یعنی، هم بنیاد درست می‌گوید که باید "کار فکری" را پی گرفت، و هم ما، که خواهان "کار اجتماعی" در چارچوب

کارِ حزبی هستیم. الان دوست‌مان آرش که این سوال را مطرح کردند، به شکلی قصد دارند که مرا دقیقاً به این نقطه بکشانند، تا به طرح آن استراتژیِ دو بُعدی پردازم.

● دوستان! ما پیشگامان، به معنای روشنفکرانِ خودآگاهِ فعالِ فداکار، حرکت‌مان باید حرکتی دو مولفه‌ای باشد، ما باید با دو حزب کار کنیم: یکی، حزبی که یک "حزبِ ایدئولوژیک" است، و رسالتِ آن "کارِ فکری" در راستای مکتبِ شریعتی است، که البته می‌تواند به جای حزب، یک "سازمان" هم باشد، و دیگری، حزبی که یک "حزبِ برنامه" است، و رسالتِ آن، "کارِ سیاسی - اجتماعی".

● آن حزبی که شریعتی در مجموعه آثار ۷ مطرح کرده است، یک حزبِ ایدئولوژیک است، و رسالتِ آن "کارِ فکری". چرا؟ برای این که شریعتی هنوز در مرحله‌ی صفرِ مبارزه بود، در مرحله‌ی "کارِ فکری"، و پرورشِ "روشنفکرانِ خودآگاهِ فعالِ فداکار"، و هنوز واردِ مرحله‌ی "کارِ سیاسی - اجتماعی"، و مبارزه برای تحققِ آرمانِ "آزادی، برابری، عرفان" نشده بود، و آن حزب، حزبِ مرحله‌ی صفرِ مبارزه بود.

● آن حزبِ مطرح‌شده از سوی شریعتی (همان سازمان پیشگامان)، رسالت‌اش انتقالِ یک "انقلابِ فکری" به جامعه، و ایجادِ یک "انقلابِ اجتماعی" بود. به عبارتی، حزبی که

دانشجویان و روشنفکران مبارز مذهبی را پرورش فکری می‌دهد، خودآگاه می‌کند، آماده می‌کند، و متشکل می‌کند، و یک سازمان یا حزب کاملاً ایدئولوژیک، و در خط شریعتی است. نهادی است برای تحقق پروژه‌ی "پروتستانتیسم"، جهت مطرح کردن تشیع علوی، به جای تشیع صفوی، خودآگاه کردن مردم، و خروج جامعه از انحطاط فرهنگی.

● پس از موفقیت آن سازمان یا حزب فکری، و گسترش آن "انقلاب فکری" در جامعه، و نیز تحقق نسبی "انقلاب اجتماعی"، تلاش برای ایجاد یک "حزب برنامه" باید آغاز شود. حزبی که یک حزب ایدئولوژیک نیست، یک حزب مردمی است، و کار ما در این حزب، مبارزه براساس آرمان "آزادی، برابری، عرفان" است. چنان که خود شریعتی برای این مرحله می‌گوید که: باید از فرقه‌ها، از ادیان، و از مکاتب گوناگون فراتر آئیم، و برای تحقق آن آرمان بشری تلاش کنیم.

● ما الان، در یک روال منطقی، باید دارای دو حزب باشیم: اول، یک حزب ایدئولوژیک، که اعضایش فقط طرفداران شریعتی هستند، و کار اصلی‌اش، "کار فکری" در خط شریعتی است، همان کاری که الان کانون، بنیاد شریعتی، و نشر مستضعفین انجام می‌دهند. و دوم، یک حزب برنامه، برای پیش‌برد "کار اجتماعی"، و اعضایش، هر فردی که خواهان تحقق آرمان "آزادی، برابری، عرفان" است.

● یکی از دوستان از من پرسید که: "...چرا شریعتی به جای ایجاد یک "سازمان" پیشگامان، از ایجاد یک "حزب" سخن گفته است؟ در حالی که، از نظر من، برای کار فکری، ساختار سازمانی مناسب‌تر است. و دیگر آن که، پس از پایان فعالیت علنی دکتر شریعتی، دو سازمان پیرو مکتب او از سال ۵۵ شروع به فعالیت کردند، و عجیب آن که، آنان، به جای انتخاب "ساختار حزبی"ی مورد نظر شریعتی، از "ساختار سازمانی" استفاده کردند. علت این امر چه بوده است؟..."

● من در پاسخ چنین گفتم که: بنیان‌گذاران سازمان‌های پیرو شریعتی در آن زمان، هنوز مراحل مبارزه را مثل امروز به این دقت مرحله‌بندی نکرده بودند. ضمن آن که، در آن شرایط اختناق، امکان کار حزبی فراهم نبود، و ریسک امنیتی کار حزبی بسیار بالا بوده است.

● در رابطه با این سوال که، چرا حزب، و نه سازمان؟ پاسخ من این بود که: از نظر من، احتمالاً شریعتی، براساس تجربه‌های تلخی که از "سازمان‌های هرمی" در دو دهه‌ی چهل و پنجاه داشت، این سازمان‌های غیردموکراتیکِ هرمی را مفید نمی‌دانست، چرا که دارای ساختاری بسته و مستبدپرور بودند. و به همین دلیل، ساختار حزبی را پیشنهاد کرده است، تا رهبری به شکل دموکراتیک، شورایی، و جمعی باشد.

● جالب آن که، اگر ما به ساختار تشکیلاتی شیعه دقت کنیم، می‌بینیم که، شکل رهبری در خود شیعه، بیش‌تر به ساختار یک سازمان شبیه است تا یک حزب! و بیش‌تر به گروه‌هایی مثل فدائیان و مجاهدین شبیه بود، تا به ساختار حزبی مورد نظر شریعتی. پس، به نظر من، طرح ساختار حزبی از طرف شریعتی، کاملاً آگاهانه و عامدانه بوده است!

● پس شریعتی خواهان دو حزب است:

◆ حزب اول، یک "حزب ایدئولوژیک" است، جهت "کار فکری"، در راستای پیش بردن اندیشه‌ی اسلامی، اندیشه‌ی شیعی، اندیشه‌ی شریعتی، اندیشه‌ی مذهبی، اندیشه‌ی عرفانی، و... و فرض می‌کنیم این حزب الان همین بنیاد فرهنگی دکتر شریعتی باشد.

◆ حزب دوم، یک "حزب برنامه" است، جهت "کار اجتماعی"، در راستای پیش بردن مبارزه برای تحقق آرمان بشری "آزادی، برابری، عرفان". این حزب، حزب طبقه‌ی محکوم است، "سنگر" آنان است در آن "جنگ طبقاتی"ی موجود در جامعه، و متشکل از توده‌ی مردم، در راستای منافع اقشار محروم و محکوم جامعه، نظیر کارگران، کشاورزان، کارمندان، معلمان، رانندگان، پرستاران، و دیگر اقشار محروم.

● پس، از نظر تشکیلاتی، ما باید دو مولفه‌ای باشیم. به این معنا که، دو حزب داشته باشیم، یکی، یک حزب ایدئولوژیک، در راستای "کارِ فکری"، و دیگری، یک حزب برنامه، در راستای "کارِ اجتماعی". و هر روشنفکرِ مبارز باید عضو هر دو حزب باشد، و توده‌ی مردم نیز کافی است که در حزب برنامه عضو باشند.

● اکنون، استراتژیِ جریاناتِ خطِ شریعتی، که تک‌مولفه‌ای هستند، به این معنا که، یا تنها "کارِ فکری" می‌کنند، و یا تنها "کارِ اجتماعی"، با شکست روبرو خواهد شد! چون:

◆ کارِ فکریِ صرف در یک سازمان و بنیاد، جهتِ نشرِ اندیشه‌ی شریعتی، با هدفِ بردنِ این اندیشه به متنِ جامعه، یک خیال‌پردازی و روشی کاملاً غیرِ علمی است، زیرا وقتی یک اندیشه در متنِ تحولاتِ اجتماعی حضور نداشته باشد، رفته رفته امری ذهنی شده، و از جامعه حذف خواهد شد.

◆ کارِ اجتماعیِ صرف در یک حزب، با استراتژیِ "نقدِ قدرت، نقدِ ثروت، و نقدِ معرفت"، و با هدفِ تبدیلِ "جریانِ فکری"ی شریعتی به یک "جریانِ اجتماعی" نیز، بدونِ کارِ فکری هم‌زمان، موفق نخواهد بود، چون آن حزب، به علتِ فقدانِ کارِ فکری، از درکِ تحولِ در تمایلاتِ جامعه، باز خواهد ماند.

● پس ما نیازمند ترکیب دو استراتژی کار فکری و کار اجتماعی هستیم، و به یک حرکت فکری _ اجتماعی توامان و هم‌زمان نیازمندیم. و امیدوارم که، در چند سال آینده، به این حرکت فکری _ اجتماعی توامان و هم‌زمان برسیم.

● حال سوال این است که، کار در کدام حزب "اصل"، و در کدام حزب "فرع" است؟ من معتقدم که، روشنفکرانی که کار فکری می‌کنند، مثل احسان شریعتی، سوسن شریعتی، رضا علیجانی، رهبر نشر مستضعفین، و... حضورشان بیش‌تر باید در آن حزب ایدئولوژیک باشد، و فعالیت‌شان هفتاد درصد در حزب ایدئولوژیک، و سی درصد در حزب برنامه باشد. اما در رابطه با افرادی مثل ما، که نیروهای بدنه‌ی اجتماعی این خط فکری هستیم، هفتاد درصد فعالیت ما باید "کار اجتماعی" در حزب برنامه، و در راستای کار سازماندهی، و ایجاد تشکیلات، نهاد، اتحادیه، سندیکا، و... باشد، و سی درصد نیز "کار فکری" در آن حزب فکری که عضو آن هستیم.

● ما تا امروز، چندان بر روی این تفکیک‌ها تمرکز نکرده‌ایم، و امیدوارم که، از این پس، بیش از پیش، به ضرورت این تفکیک، تمرکز و توجه نموده، و به یک "خودآگاهی تشکیلاتی"، برسیم، و از این همه آشفتگی، در استراتژی مبارزاتی، رهایی یابیم، و به شکلی دقیق، به تفکیک حوزه‌های کار فکری و کار اجتماعی خودآگاه باشیم.

● من امیدوارم که، از امروز دیگر این مساله برای ما جا افتاده باشد که، نیاز هر روشنفکر مسئول دردمندی، حضور در دو حزب است: یکی، حزب ایدئولوژیک، و دیگری، حزب برنامه. یکی برای "کار فکری" در خط شریعتی و در مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و... و دیگری برای "کار اجتماعی" در راستای پیشبرد آرمان سه‌گانه‌ی بشری.

● در بیانی روشن‌تر، مکتب شریعتی دو رسالت را بر دوش ما قرار داده است: رسالت اول، "کار فکری"، جهت خودآگاهی خودمان، خودآگاهی مردم، و نیز مبارزه‌ی فکری با اندیشه‌های ضد انسانی. و رسالت دوم، "کار اجتماعی"، در راستای نقد قدرت و ثروت و معرفت، و مبارزه با زر و زور و تزویر، و نیز مبارزه با وجوه گوناگون نظام سرمایه‌داری، و ایستادگی در برابر هر نوع سلطه‌ی تحمیلی نظام‌های امپریالیستی.

● ما باید توجه داشته باشیم که: یک روشنفکر مبارز پیرو خط شریعتی، نمی‌تواند خود را صرفاً وقف کار در یکی از این دو حزب نماید، چون، در مکتب شریعتی، بین فکر و عمل، یک رابطه‌ی حیاتی برقرار است. هر نوع کار فکری بدون کار اجتماعی، به "ذهنیت‌گرایی"، و هر نوع کار اجتماعی بدون کار فکری، به نوعی "عمل‌گرایی" کشیده می‌شود.

● در مکتب شریعتی، همیشه بین دو پدیده‌ی فکر و ذهن، و عینیت و ذهنیت، یک رابطه‌ی دیالکتیکی برقرار است، و اساساً فکر "جهت‌بخش" عمل، و عمل نیز "عینیت‌بخش" هر فکری است، این آن را کنترل می‌کند، و آن این را کنترل می‌کند، و اگر فکر و عمل را در کنار هم، و به شکلی توامان و هم‌زمان پیش ببریم، تردید نکنید که، یا ناموفق خواهیم بود (آرمان)، و یا به انحراف کشیده خواهیم شد (مجاهدین).

● اگر بخواهم مثالی بزنم، نمونه‌ی بزرگ‌اش: مجاهدین در عمل‌گرایی، و آرمان مستضعفین در ذهنیت‌گرایی است. سازمان آرمان مستضعفین به "ذهنیت" تکیه کرد، و به دور از واقعیات جامعه، از اثرگذاری بر جامعه دور ماند، و سازمان مجاهدین به عینیت تکیه کرد، و در نهایت، به کژراهه رفت، و به یک فرقه‌ی غیرمردمی تبدیل شد.

● ما در هر دو وجه ضربه خوردیم: یکی مجاهدین، و یکی آرمان مستضعفین، یکی اسیر عینیت، و دیگری اسیر ذهنیت. البته آرمان در آغاز کمتر ذهنی بود، و سعی می‌کرد که دو وجهی عمل کند، اما رفته رفته، و به ویژه از نیمه‌ی دوم سال ۵۹، به ذهنیت صرف کشیده شد، چنان که در دیداری که من با ابوذر ورداسبی داشتم، متوجه شدم که او نیز خیلی زود به این ذهنیت‌زدگی آرمان پی برده بود، و با تاسف گفت:

● "... آرمانِ مستضعفین یک جریانِ فکریِ قوی در نوگراییِ مذهبی، و با عمقِ فکریِ قابلِ توجه است، و مسائل را خوب می‌فهمد، و خوب تجزیه و تحلیل می‌کند. و بهترین نوع تفسیری که امروز از اسلام در جامعه مطرح است، اسلامِ آرمانِ مستضعفین است، اما متأسفانه من بوی ذهنیتِ بسیار شدیدی را در نشریاتِ اخیرِ آن حس می‌کنم..."

● هر چند که، خودِ ابوذر و رداسبی عزیز، که رحمتِ خدا بر او باد، خودش متقابلاً به عمل‌گراییِ دچار شد، تا جایی که این انسانِ فرهیخته، در پروسه‌ی آن عمل‌گرایی، رفت زیرِ نفوذِ مسعود رجوی، و در نهایت، در عملیاتِ فروغِ جاویدان شهید شد. او از مبارزانِ دورانِ شاه، و یکی از مردمی‌ترین روشنفکرانِ ما بود. بی تردید و با صراحت و قاطعیت به شما می‌گویم که، پس از شریعتی، هیچ روشنفکری مثلِ ابوذر و رداسبی پایگاهِ توده‌ای نداشت. او پیوندِ عمیقی با توده‌ی مردم در قائم‌شهر و جویبار و... داشت، و از پایگاهِ عمیق و گسترده‌ای در میانِ مردم برخوردار بود. و من با شنیدنِ خبرِ مرگِ او بسیار گریستم. او مظهرِ یک روشنفکرِ فرهیخته‌ی مبارز بود، و ما کمتر شاهدِ ظهورِ چنین روشنفکرانِ مبارزِ مردمیِ چند بُعدی هستیم. یادش گرامی باد!



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : شهریور ۹۸

کانون آرمان شریعتی



خانه